

سالهای اعتلای جنبش کارگری در آستان
نخستین جنگ امپریالیستی

﴿۱﴾

* از آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۵/۰۳/۰۵ (۲۶/۰۵/۲۰۰۶ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se و melh9000@yahoo.com

صفحه	فهرست
۳	۱- <u>یاد بود گرتسن</u>
۹	۲- <u>احزاب سیاسی در روسیه</u>
۲۱	۳- <u>اعتلاء انقلابی</u>
۲۸	۴- <u>دو اتویی</u>
۳۲	۵- <u>مالکیت بزرگ اربابی و خرده مالکی دهقانی در روسیه</u>
۳۴	۶- <u>اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو</u>
۳۶	* زیرنویس ها
۳۶	* توضیحات

صد سال از روز میلاد گرتسن میگذرد. تمام روسیه لیبرال خاطره او را تجلیل میکند، ولی با کمال مواظبت در مورد مسائل جدی سوسیالیسم سکوت اختیار مینماید و با منتهای دقت وجه تمایز بین گرتسن انقلابی و فرد لیبرال را مکتوم میدارد. مطبوعات دست راست هم از گرتسن یاد مینمایند ولی کاذبانه ادعا میکنند که گرتسن در پایان حیات خویش از انقلاب رخ بر تافت. در نطقهایی هم که لیبرالها و ناردنیکها در خارجه ایراد مینمایند همه جا فقط و فقط عبارت پردازی حکمفرماست.

حزب کارگر باید از گرتسن یاد کند ولی نه بمنظور شناخوانی عامیانه بلکه برای روشن ساختن وظائف خود و شناساندن مقام تاریخی واقعی این نویسنده که در تدارک انقلاب روس نقش عظیمی ایفا نموده است.

گرتسن به نسل انقلابیون اشرافی و ملاک نیمه اول قرن گذشته متعلق بود. اشراف، کسانی نظیر بیرونف و آراکچیف و تعداد بیشماری «افسر شرابخوار، مردم آزار، قمار باز، قهرمان بازار مکاره، توله باز، قلدرومنش، قمه کش، صاحبان حرمسرا» و نیز مانیفلهای احساساتی به روسیه تحویل نمودند. ولی بهمانسان که گرتسن می نویسد: «از بین آنها مردان ۱۴ دسامبر (۱۶۰) این گروه گردان و قهرمانان نیز برخاسته اند که مانند رومولوس و روموس با شیر جانور وحشی پرورش یافته اند... اینها بهادارانی بودند سراپا از پولادناب ریخته، جنگاوران هم رزمی بودند که دانسته با استقبال مرگ حتمی شتافتند تا نسل جوان را برای زندگی نوین از خواب برانگیزند و نوباوگانی را که در محیط دژخیمی و چاکرپیشگی زاده شده بودند از آلودگی مبری سازند».

گرتسن در زمره همین نوباوگان بود. قیام دکابریستها او را از خواب بیدار نمود و «از آلودگی نجات بخشید». در روسیه سرواژ سالهای چهل قرن نوزده، او بچنان مدارجی ارتقاء یافت که در ردیف بزرگترین متفکر عصر خود قرار گرفت. او دیالکتیک هگل را فرا گرفت. او فهمید که این دیالکتیک «جبر و مقابله انقلاب» است. او از هگل هم گام فراتر نهاد و بدنبال ماتریالیسم فوئرباخ رفت. نخستین نامه از «نامه های درباره پژوهش طبیعت» او یعنی - «امپیریسم و ایدالیسم»، که در سال ۱۸۴۴ نوشته شده است، متفکری را به ما نشان میدهد که حتی اکنون هم یک سر و گردن از گروه انبوه طبیعت شناسان امپریک معاصر و فلاسفه برون از شمار ایدالیست و نیمه ایدالیست امروزی بالاتر است. گرتسن کاملاً به ماتریالیسم دیالکتیک نزدیک شد و در مقابل ماتریالیسم تاریخی متوقف گردید.

همین «توقف» بود که پس از شکست انقلاب سال ۱۸۴۸ موجب یأس روحی گرتسن شد. گرتسن در این هنگام روسیه را ترک گفته بود و از نزدیک ناظر این انقلاب بود. او در آنوقت دموکرات، انقلابی و سوسیالیست بود. ولی «سوسیالیسم» او یکی از آن اشکال و انواع بیشمار سوسیالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی مربوط به دوران سال ۱۸۴۸ بود که در روزهای ژوئن بطور قطعی به دیار نیستی رهسپار گردیدند. این سوسیالیسم در حقیقت امر بهیچوجه سوسیالیسم نبود، بلکه عبارت پردازی احساساتی و تخیلات خیراندیشانه ای بود که دموکراسی بورژوازی و همچنین پرولتاریا که هنوز از زیر نفوذ آن خارج نشده بود بوسیله آن انقلابیگری آن زمان خود را بیان مینمودند.

یأس روحی گرتسن، شکاکیت و بدبینی او پس از سال ۱۸۴۸، ورشکستگی اوهام بورژوازی را در مورد سوسیالیسم نشان میداد. درام روحی گرتسن معلول و انعکاس آن دوران تاریخی جهانی بود که انقلابیگری دموکراسی بورژوازی دیگر (در اروپا) ریزوال میرفت و انقلابیگری پرولتاریای سوسیالیست هنوز نضج نیافته بود. این موضوع را شوالیه های مکتب زبان بازی لیبرال روس، که اکنون ضد انقلابیگری خود را با عبارت پردازی های خوش آب و رنگی درباره شکاکیت گرتسن استتار مینمایند، نمیفهمند و نمیتوانند هم بفهمند. برای این شوالیه ها، که بانقلاب سال ۱۹۰۵ روس خیانت کردند و حتی فکر داشتن عنوان پرافتخار انقلابی را هم فراموش نموده اند، شکاکیت — شکل انتقالی از دموکراسی به لیبرالیسم است، — همان لیبرالیسم چاکر پیشه، رذل، پلید و درنده خوئی که کارگران را در سال ۴۸ تیرباران میکرد، تخت و تاج های واژگون شده را احیا مینمود، به ناپلئون سوم شادباش میگفت و گرتسن به آن لعنت میفرستاد، بدون اینکه بتواند به ماهیت طبقاتیش پی ببرد.

برای گرتسن شکاکیت — شکل انتقالی از اوهام دموکراتیسم «مافوق طبقاتی» بورژوازی به مبارزه طبقاتی شدید، خلل ناپذیر و غیر قابل شکست پرولتاریا بود. اثبات آن «نامه هائی به رفیق قدیم» یعنی به باکونین است که یک سال قبل از مرگ گرتسن، در سال ۱۸۶۹ نوشته شده است. گرتسن با باکونین آنارشویست قطع علاقه مینماید. صحیح است که گرتسن این قطع علاقه را هنوز فقط اختلاف نظر در تاکتیک میدانند نه ورطه عمیق بین جهانبینی پرولتاری که به پیروزی طبقه خود ایمان دارد و خرده بورژوائی که از نجات خود مأیوس شده است. صحیح است که گرتسن اینجا هم باز همان عبارات قدیمی بورژوا دموکراتیک را تکرار مینماید که در آن گفته میشود سوسیالیسم باید «موعظه خود را بطور یکسانی متوجه کارگران و کارفرمایان، روستائیان و شهرنشینان» نماید. ولی، با تمام این اوصاف، گرتسن با قطع علاقه خود از

باکونین نظر خود را نه به لیبرالیسم بلکه به انترناسیونال متوجه ساخت، به همان انترناسیونالی که مارکس آنرا رهبری میکرد، - به همان انترناسیونالی که شروع به «جمع آوری هنگهای» پرولتاریا و متحد ساختن «جهان کارگری» نمود که «جهان مفت خواران را ترک مینماید»!

گرتسن که بماهیت بورژوا دموکراتیک سراسر جنبش سال ۱۸۴۸ و هیچیک از شکلهای سوسیالیسم ماقبل مارکس پی نبرده بود، بطریق اولی نمیتوانست به ماهیت بورژوائی انقلاب روس پی ببرد. گرتسن - بنیاد گذار سوسیالیسم «روس» یعنی «مکتب ناردنیک» است. گرتسن «سوسیالیسم» را در رهائی دهقانان باضافه زمین، در مالکیت ارضی آبشین و در ایده دهقانی «حق بر زمین» میدانست. او افکار مورد علاقه خود را در مورد این مبحث بکرات و مرات بسط و تکامل داده است.

در حقیقت امر، در این آموزش گرتسن نیز مانند سراسر آموزش ناردنیک روس و از آن جمله آموزش رنگ و رو رفته ناردنیک امروزه «سوسیالیست - رولوسیونها» سر جوی هم سوسیالیسم وجود ندارد. این نیز مانند شکلهای گوناگون «سوسیالیسم سال ۱۸۴۸» در باخت همان عبارت پردازی احساساتی و همان تخیلات خیراندیشانه ایست که انقلابی گری دموکراسی بورژوازی دهقانی در روسیه بوسیله آن بیان میشود. هر چه در سال ۱۸۶۱ بیشتر زمین عاید دهقانان میشد و هر چه آنها این زمین را ارزانتر بدست می آوردند بهمان نسبت قدرت ملاکین فئودال با شدت بیشتری متزلزل میگردد و بهمان نسبت تکامل سرمایه داری در روسیه با سرعت و آزادی و وسعت بیشتری انجام میپذیرفت. ایده «حق بر زمین» و «تقسیم بالتساوی زمین» چیزی نیست جز همان بیان اشتیاق انقلابی به مساوات از طرف دهقانانی که برای سرنگون ساختن کامل قدرت ملاکین و محو کامل مالکیت اربابی بر زمین مبارزه مینمایند.

انقلاب سال ۱۹۰۵ این موضوع را کاملاً به ثبوت رسانید: از یک طرف پرولتاریا، با استقلال تمام حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را بوجود آورد و در رأس مبارزه انقلابی قرار گرفت و از طرف دیگر دهقانان انقلابی («ترودویکها» و «اتحادیه دهقانان») که در راه هرگونه شکلهای محو مالکیت اربابی بر زمین و منجمله «الغاء مالکیت خصوصی بر زمین» مبارزه میکردند، مبارزه شان درست مثل مبارزه صاحبکار یا کارفرمای کوچک بود.

مناقشات که در زمان کنونی در مورد «جنبه سوسیالیستی» حق بر زمین و غیره بعمل

می آید فقط بمنظور تاریک نمودن و پرده پوشی یک مسئله تاریخی واقعاً مهم و جدی است که عبارتست از مسئله اختلاف بین منافع بورژوازی لیبرال و دهقانان انقلابی در انقلاب بورژوازی روس یا بعبارت دیگر اختلاف بین تمایلات لیبرالی و دموکراتیک، بین تمایلات «سازشکاری» (سلطنت طلبی) و جمهوریخواهی در این انقلاب. اگر ماهیت امر را در نظر بگیریم نه جملات را - و اگر مبارزه طبقاتی را بمثابه اساس «تئوریا» و آموزشها مورد تحقیق قرار دهیم نه بالعکس، آنوقت خواهیم دید که در مجله «کولوکول» («ناقوس») گرتسن همین مسئله طرح شده است.

گرتسن در خارجه مطبوعات آزادی بزبان روسی بوجود آورد و این خدمت بزرگی است که وی کرده است. مجله «پالیارنایا زوزدا» («ستاره قطبی») شعائر دکابریستها را زنده کرد. «کولوکول» (۱۸۵۷-۱۸۶۷) چون کوهی به پشتیبانی از آزادی دهقانان برخاست. خاموشی برده وار درهم شکست.

ولی گرتسن متعلق به محیط ملاکان و اعیان بود. او روسیه را در سال ۱۸۴۷ ترک گفت، مردم انقلابی را ندید و نمیتوانست به آنان ایمان داشته باشد. بهمین جهت است که او «بالائیها» را لیبرال مآبانه مخاطب قرار میدهد. بهمین جهت است که او در «کولوکول» نامه های متملقانه متعددی به آکساندر دوم جلاد می نویسد که اکنون نمیتوان آنها را بدون انزجار خواند. چرنیشفسکی، دوپرولیوف و سرنو - سالایویچ، که نماینده نسل جدید انقلابیون رازنوجین(۱)* بودند، هزار بار حق داشتند از اینکه گرتسن را برای انحراف از دموکراتیسم و گرایش به لیبرالیسم ملامت نمایند. معهذا باید انصاف داد که با وجود تمام تزلزل گرتسن بین دموکراتیسم و لیبرالیسم باز جنبه دموکرات بودن او غلبه داشت.

وقتی کاولین، یکی از منفورترین نمونه های مکتب وقاحت لیبرال، که قبلاً «کولوکول» را بواسطه داشتن تمایلات لیبرالی تحسین و تمجید میکرد، برضد مشروطیت قیام نمود، به تبلیغات انقلابی حمله ور شد، برضد «زور» و دعوت به آن قیام کرد و به موعظه صبر و تحمل پرداخت، آنوقت گرتسن با این حکیم لیبرال قطع رابطه نمود. گرتسن به «رسالات میان تهی و بیخردانه و مضر» او که «برای رهبری پشت پرده دولت لیبرال مآب» نوشته شده بود و به «اندرزهای سیاسی احساساتی» کاولین که «مردم روس را همچون بهائم ولی دولت را عاقل» جلوه گر میسازد، حمله ور گردید. «کولوکول» مقاله ای تحت عنوان «تلقین میت» درج نمود و در آن «پرفسورهائی را که با خرده ایده های بی مقدار ولی متکبرانه خود تارهای پوسیده ای می تنند و نیز پرفسورهای سابق را که زمانی ساده دل بودند ولی پس از اینکه دیدند جوانان

سالم نمیتوانند دل‌بسته فکر بیمار آنان باشند بخشم آمدند» کویید. کاولین فوراً خود را در این تصویر شناخت.

وقتی که چرنیشفسکی بازداشت شد، کاولین، این لیبرال پلید، نوشت: «این بازداشتها بنظر من نفرت انگیز نیستند... حزب انقلابی برآنست که هر وسیله ای برای سرنگون ساختن دولت خوبست و دولت هم با وسائل خود از خود دفاع مینماید». و گوئی گرتسن ضمن صحبت دربارهٔ محاکمه چرنیشفسکی، روی سخنش به این کادت بود که گفت «و در اینجا فرومایگان، هرزه منشان، حلزون صفتان مدعی هستند که نباید باین دستهٔ راهزن و رذلی که بر ما حکومت مینمایند، ناسزا گفت».

وقتی که تورگنف لیبرال، برای مطمئن ساختن آلکساندر دوم به مراتب اطاعت و صداقت خود، نامه ای خصوصی به وی نوشت و دو سکهٔ طلا بنفع سربازانی که ضمن سرکوب قیام لهستان زخمی شده بودند هدیه نمود «کولوکول» نوشت که «مادلن (مذکر) سفیدموی به شهریار نامه ای نوشت بدین مضمون که وی از رنج اینکه شهریار از ندامتش بی خبر است خواب و آرام ندارد». و تورگنف فوراً خود را شناخت.

وقتی که تمام جماعت لیبرالهای روس، بمناسبت دفاع گرتسن از لهستان، از وی روی برگرداندند، وقتی که تمام «جامعهٔ تحصیل کرده» از «کولوکول» روگردان شد، گرتسن خود را نباخت و به پشتیبانی از آزادی لهستان و حمله به مأمورین سرکوبی و جلادان و آدمکشان آلکساندر دوم ادامه داد. گرتسن شرافت دموکراسی روس را نجات داد. او به تورگنف نوشت — «ما شرافت نام روس را نجات دادیم و در عوض آن از اکثریت حلقه بگوش آسیب دیدیم».

هر وقت خبر میرسید که دهقان سرفی ملاکی را، که بناموس نامزدش سوء قصد داشت، بقتل رسانده، گرتسن در «کولوکول» اضافه میکرد: «بسیار هم کار بجائی کرد!» وقتی اطلاع رسید که برای «رهائی» «مسالمت آمیز» دهقانان رؤسائی از نظامیان گمارده میشوند، گرتسن نوشت: «اولین سرهنگ عاقلی که با عدهٔ خود، بجای سرکوب دهقانان، به آنها به پیوند به تخت سلطنت رومانف ها خواهد نشست». وقتی که سرهنگ ریترن در ورشو خود را تیر زد و کشت (سال ۱۸۶۰) تا دستیار جلادان نباشد، گرتسن نوشت: «اگر بنای تیر زدن باشد باید تیر را به ژنرالهای زد که امر به تیرباران مردم بیسلاح میدهند». وقتی که ۵۰ دهقان را در بزدنا قتل عام نمودند و رئیس آنها آنتو آن پتروف را اعدام کردند (۱۲ آوریل سال ۱۸۶۱) گرتسن در «کولوکول» نوشت:

«ای رنجبر و زجرکش سرزمین روس، ایکاش این سخنان من بگوش تو میرسید!.. چه خوب

بتو یاد میدادم چگونه باید از کشیشان خود، که از طرف مجمع روحانی پتربورگ و قیصر آلمان بر تو گماشته شده اند متنفر باشی... تو از ملاک نفرت داری، تو از مأمور دولت بیزاری و از آنها می ترسی و در این امر کاملاً ذیحقی ولی هنوز به تزار و خلیفه اعظم ایمان داری... به آنها ایمان نداشته باش، تزار با آنهاست و آنها با او. تو، ای پدریکه فرزندت را در شهر بزدنا به قتل رسانده اند و نیز تو ای پسریکه پدرت را در پنزا بخاک هلاک افکنده اند، اکنون تزار را می بینی... کشیشان تو مثل خود تو در ظلمت جهل سرگردان و همچون تو گرفتار بینوائی و فقرند... از این زمره است آنتوان دیگر (به اسقف آنتوان، بلکه آنتوان اهل بزدنا)، که بخاطر تو در شهر غازان شهید شد... اجساد مقدسات تو معجزات چهل و هشت گانه ای نخواهند کرد و خواندن ادعیه و اذکار بدرگاه آنها درد دندان تو را شفا نخواهد داد؛ ولی خاطره زنده این کسان میتواند یک معجزه انجام دهد و آن هم آزادی تو است».

از اینجا مشهود میگردد که لیبرالهای ما، که در جراید «علنی» چاکر صفت سنگربندی کرده اند با زیاده روی در باره جنبه های ضعف گرتسن و سکوت در باره جنبه های قوی او، با چه دنائت و رذالتی گرتسن را مورد افترا و تهمت قرار میدهند. این گناه گرتسن نبود بلکه بدبختی او بود که نمیتوانست در سالهای چهل مردم انقلابی را در خود روسیه ببیند. ولی وقتی در سالهای شصت آنها را دید، بی باکانه برضد لیبرالیسم بطرفداری از دموکراسی انقلابی برخاست. هدف مبارزه او پیروزی مردم بر تزاریسم بود نه معامله بورژوازی لیبرال با تزار ملاک. او پرچم انقلاب را باهتزاز در آورد.

در این هنگام که ما خاطره گرتسن را تجلیل مینمائیم سه نسل و سه طبقه را بطور واضح مشاهده میکنیم که در انقلاب روس عمل کرده اند. ابتدا _ اشراف و ملاکان، دکابریستها و گرتسن. دایره این انقلابیون محدود است. فوق العاده از توده دور افتاده اند. ولی کار آنها بهدر نرفته است. دکابریستها گرتسن را بیدار نمودند. گرتسن هم دست به تبلیغات انقلابی زد و دامنه آنرا وسعت داد.

انقلابیون رازنوجین از چرنیشفسکی گرفته تا قهرمانان «ناردنایا ولیا» («آزادی خلق») باین تبلیغات متوسل شدند، دامنه آنرا وسعت دادند، آنرا تقویت نمودند و آبدیده ساختند. دایره مبارزین وسیع تر شد و ارتباط آنان با مردم نزدیک تر گردید. گرتسن آنها را «ناخدایان جوان

در طوفان آینده» نامید. ولی این هنوز خود طوفان نبود. طوفان، جنبش خود توده ها است. پرولتاریا، که یگانه طبقه تا آخر انقلابی است، در رأس این توده ها بپاخاست و برای اولین بار میلیونها دهقان را بمبارزه آشکار انقلابی برانگیخت. اولین هجوم طوفان در سال ۱۹۰۵ بود. هجوم بعدی آن در مقابل چشم ما موجباتش فراهم میشود.

پرولتاریا ضمن تجلیل خاطره گرتسن، طبق سرمشق او به اهمیت عظیم تئوری انقلابی پی برده درک این نکته را می آموزد که وفاداری بیدریغ نسبت بانقلاب و دادن اندرزه‌های انقلابی به مردم، حتی اگر از هنگام بذر افشانی تا فرا رسیدن دوران درو دهها سال هم بطول انجامد باز بیهوده نخواهد ماند؛ — می آموزد که چگونه باید نقش طبقات مختلف را در انقلاب روس و انقلاب جهانی معین ساخت. پرولتاریا، که از این درسها غنی میگردد، با کوفتن سر اژدها یعنی سلطنت تزاری، که گرتسن برای اولین بار باستعانت کلام آزاد روس توده ها را مورد خطاب قرار داده پرچم عظیم مبارزه را برضد آن به اهتزاز در آورد، راه خود را برای اتحاد آزاد با کارگران سوسیالیست تمام کشورها باز خواهد نمود.

در ۸ مه (۲۵ آوریل) سال ۱۹۱۲
در شماره ۲۶ روزنامه «سوسیال دموکرات»
بطبیع رسید.

۲- احزاب سیاسی در روسیه

انتخابات دومای دولتی تمام احزاب را مجبور میکند بر شدت تبلیغات خود بیفزایند و نیروهای خود را متمرکز نمایند تا هر چه بیشتر از حزب «خود» نماینده بدهند. در اینمورد در کشور ما هم مانند کلیه کشورهای دیگر بی بند و بارتترین رکلامهای تبلیغاتی دامنه وسیعی بخود گرفته است. تمام احزاب بورژوازی، یعنی آنهاییکه حافظ امتیازات اقتصادی سرمایه داران هستند، عیناً نظیر سرمایه داری که در باره کالای خود رکلام میکند از احزاب خود دم میزنند به آگهی های بازرگانی در هر روزنامه ای که بنگرید می بینید سرمایه داران عناوین فوق العاده «دلفریب»، و باب روز و پر سرو صدائی را برای کالاهای خود اختراع مینمایند و بدون احساس کمترین شرم و امتناع از واژگونسازی و دروغ گوئی کالاهای

خود را میستایند.

مردم، و یا لاقلاً مردمی که در شهرهای بزرگ و مراکز بازرگانی زندگی میکنند، مدت‌هاست به رکلامهای بازرگانی عادت کرده اند و ارزش آنرا میدانند. متأسفانه رکلام سیاسی، مردم بمراتب بیشتری را در گمراهی میاندازد، پرده برداشتن از روی آن بسی دشوارتر است و فریب در اینجا بسی بیشتر دوام دارد. عناوین احزاب، چه در اروپا و چه در کشور ما، گاهی صرفاً بمنظور رکلام انتخاب میشود، «برنامه های» احزاب غالباً فقط برای خام کردن مردم نوشته میشود. اکثراً هر چه آزادی سیاسی در کشور سرمایه داری بیشتر باشد و هر چه دموکراتیسم، یعنی قدرت مردم و نمایندگان مردم بیشتر باشد، بهمان نسبت هم دامنه رکلام حزبی را با بی‌ملاحظگی بیشتری توسعه میدهند.

در یک چنین وضعی چگونه باید به ماهیت مبارزه حزبی پی برد؟ آیا معنای این مبارزه با وجود این فریب و رکلام این نیست که اصولاً مؤسسات انتخابی، پارلمانها و مجلسهای نمایندگان مردم بیفایده و حتی مضرند، همان چیزی که مرتجعین وحشی و دشمنان پارلمانتاریسم برای تأمین آن میکوشند؟ خیر. در صورت فقدان مؤسسات انتخابی، فریب و دروغهای سیاسی و انواع شیادیها بمراتب بیشتر و وسائل لازم برای افشای فریب و کشف حقیقت در دست مردم بمراتب کمتر خواهد شد. برای اینکه بتوان به ماهیت مبارزه حزبی پی برد نباید بگفتار باور داشت بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود، این بررسی نباید آنقدرها در پیرامون آنچه چیزی باشد که خود احزاب در باره خود میگویند، بلکه باید در اطراف آنچه چیزی باشد که این احزاب بدان عمل مینمایند، و نیز در اطراف این باشد که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و در امریکه پای منافع حیاتی طبقات مختلف جامعه یعنی ملاکین، سرمایه داران، دهقانان، کارگران و غیره بمیان می آید چگونه رفتار مینمایند.

هر چه آزادی سیاسی در کشور بیشتر باشد، هر چه مؤسسات انتخابی آن باثباتتر و دموکراتیک تر باشند، بهمان نسبت برای توده های مردم پی بردن به ماهیت مبارزه حزبی و آموختن سیاست یعنی افشای فریب و کشف حقیقت آسانتر خواهد بود.

تقسیم هر جامعه ای به احزاب سیاسی هنگامی با وضوح تمام نمایان میشود که بحرانهای عمیق تمام کشور را متشنج ساخته باشد؛ در چنین مواقعی دولتها مجبور میشوند در بین طبقات مختلف جامعه تکیه گاهی برای خود جستجو کنند؛ مبارزه جدی هرگونه عبارت پردازی و هرگونه ریزه کاری و هرگونه تظاهری را از سر راه خود بکناری میافکنند؛ احزاب تمام قوای خود را متمرکز میکنند و توده های مردم را مخاطب میسازند و توده ها هم که گزینه صحیح

راهنمای آنهاست و تجربه مبارزه آشکار اذهان آنها را روشن کرده است، بدنبال احزابی میروند که منافع فلان یا بهمان طبقه را بیان مینمایند.

همیشه در دوران چنین بحرانهایی است که گروهبندی حزبی نیروهای اجتماعی برای سالهای زیاد و حتی برای دهها سال معین میشود. مثلاً در آلمان نمونه چنین بحرانی جنگهای سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ و در روسیه حوادث سال ۱۹۰۵ بود. بدون مراجعه بحوادث سال ۱۹۰۵ نمیتوان به ماهیت احزاب سیاسی کشور ما پی برد و نمیتوان برای خود روشن نمود که فلان یا بهمان حزب در روسیه نماینده کدامیک از طبقات است.

ما این شرح مختصر را در باره احزاب سیاسی روسیه، از احزاب افراطی راست شروع میکنم. در انتها الیه جناح راست به سازمان اتحاد مردم روس برخورد مینمائیم.

برنامه این حزب در روزنامه «روسکویه ازنامیا» ارگان سازمان اتحاد مردم روس، که تحت نظر آ. ای. دوبروین منتشر میشود چنین بیان شده است:

«سازمان اتحاد مردم روس که تزار در تاریخ ۳ ژوئیه سال ۱۹۰۷ از فراز کرسی سلطنت ویرا بشرف این دعوت مفتخر نموده است که تکیه گاه امیدبخشش باشد و برای همه و در هر موردی خود را نمونه قانون شناسی و حفظ نظم نشان دهد، برآنست که اراده تزاری فقط در شرایط زیرین میتواند جامه عمل پوشد: (۱) در صورت بروز کامل قدرت حکومت مطلقه تزاری، قدرتی که با کلیسای ارتدکس روس که بر طبق قوانین شرعی برپا گردیده ارتباط ناگسستنی و حیاتی دارد؛ (۲) سیادت ملیت روس نه تنها در استانهای داخلی بلکه همچنین در اکناف کشور؛ (۳) وجود یک دومای دولتی که منحصراً از افراد روس تشکیل شده و در حل و فصل امور معضله مربوط به سازمان دولتی دستیار عمده ذات همایونی باشد؛ (۴) مراعات کامل اصول اساسی سازمان اتحاد مردم روس در مورد یهودیها؛ (۵) برکناری کارمندان مخالف قدرت مطلقه تزاری، از خدمات دولتی».

ما این بیانیه مظنن دست راستی ها را عیناً استنساخ نمودیم و علت آن از یکطرف این بود که خواننده مستقیماً با متن اصلی آشنا شود و از طرف دیگر این بود که نکات اساسی مشروحه در این بیانیه در مورد کلیه احزاب اکثریت دومای سوم. یعنی هم در مورد «ناسیونالیستها» و هم در مورد اکتیابریستها صدق مینماید. این مطلب از مراتب مشروحه بعدی روشن خواهد شد.

برنامه سازمان اتحاد مردم روس در حقیقت همان شعار قدیمی دوران سرواژ را تکرار مینماید که عبارت است از مذهب ارتدکس، حکومت مطلقه و ملیت روس در مورد

مسئله‌ایکه بنابر آن معمولاً بین سازمان اتحاد مردم روس و احزاب پیرو آن و چه تمایزی قائل میشوند یعنی در مورد مسئله تصدیق یا نفی وجود اصول «مشروطیت» در رژیم دولتی روس مخصوصاً باید اینموضوع را خاطرنشان نمود که سازمان اتحاد مردم روس بهیچوجه با هر نوع مؤسسه انتخابی مخالف نیست. از برنامه مذکور دیده میشود که سازمان اتحاد مردم روس طرفدار وجود یک دومای دولتی است که نقش «دستیار» را بازی کند.

خصوصیت ویژه مشروطیت روس را – اگر اطلاق نام مشروطیت در این مورد جایز باشد – ارگان دوبروین بیان کرده و صحیح یعنی مطابق با اوضاع و احوال واقعی بیان کرده است چه ناسیونالیستها و چه اکتیابریستها در سیاست واقعی خود طرفدار همین خط مشی هستند. قسمت اعظم مشاجره بین این احزاب در مورد «مشروطیت» مشاجره بر سر کلمات است: «دست راستیها» با دوما مخالفتی ندارند و فقط با حرارت خاصی روی اینموضوع تکیه میکنند که دوما باید «دستیار» باشد و هیچگونه تعریفی برای حقوق و اختیارات آن نمیکند؛ ناسیونالیستها و اکتیابریستها هم بنوبه خود روی هیچگونه حقوق کاملاً مشخصی برای دوما اصرار نمیورزند و در مورد تضمینات واقعی این حقوق حتی اندیشه ای هم بخاطر خود خطور نمیدهند. و اما «مشروطه طلبان» اکتیابریسم بازاء مشروطیت سوم ژوئن کاملاً با «مخالفین مشروطیت» آشتی میکنند.

تحریکات بر ضد ملل غیر روس عموماً و یهودیها خصوصاً بطور آشکار، واضح و صریح در برنامه سازمان باند سیاه قید شده است. آنچه را که بقیه احزاب دولتی با کم و بیش «شرم و حیا» یا دیپلوماسی پرده پوشی مینمایند، اینان مانند همیشه خشن تر و بی پرده تر و گستاخانه تر اظهار میدارند.

در حقیقت امر همانگونه که بر تمام کسانیکه کم و بیش با شیوه کار دومای سوم و با مطبوعاتی از قبیل «نویه ورمیا» («عصر جدید»)، «اسوت» («نور»)، «گولوس ماسکوی» («صدای مسکو») و غیره آشنا هستند معلومست هم ناسیونالیستها و هم اکتیابریستها هر دو در تحریکات برضد ملتهای غیر روس شرکت دارند.

و اما پرسشی که در این مورد پیش می آید اینستکه آیا پایه اجتماعی حزب دست راستیها کدامست؟ این حزب نماینده کدام طبقه است؟ به کدام طبقه خدمت میکند؟

بازگشت شعارهای دوران سرواژ. دفاع از تمام نظامات کهنه و قرون وسطائی زندگی روس. رضایت خاطر کامل از مشروطیت سوم ژوئن یعنی مشروطیت ملاکین. دفاع از امتیازات اشراف و مأمورین دولتی، – همه اینها پاسخ واضحی است به پرسش ما. دست راستیها حزب ملاکان

فئودال و شورای متحده اشرف هستند. بیهوده نبود که همانا این شورا در مورد انحلال دومای دوم و تغییر قانون انتخابات و کودتای سوم ژوئن آن نقش برجسته و علاوه بر آن رهبری کننده را بازی نمود.

برای توضیح نیروی اقتصادی این طبقه در روسیه، کفایت واقعیتهای اساسی زیرین را ذکر کنیم که موید آن هم پیکره های آمار ارضی دولتی است که در سال ۱۹۰۵ از طرف وزارت کشور منتشر گردیده است.

در روسیه اروپائی کمتر از ۳۰۰۰۰ ملاک صاحب ۷۰۰۰۰۰۰۰ دسیاتین زمین هستند؛ ده میلیون خانوار از دهقانان بسیار کم زمین نیز صاحب همین مقدار میباشند به هر ملاک بزرگ طبق این حساب بطور متوسط ۲۳۰۰ دسیاتین زمین میرسد و حال آنکه به هر تن از تهیدستترین دهقانان با تمام خانوار و عائله اش ۷ دسیاتین میرسد.

کاملاً طبیعی و مسلمست که دهقان با چنین «حصه» ای زندگی نمیتواند بکند بلکه فقط میتواند به آهستگی بمیرد. قحطی های دائمی - نظیر قحطی سال جاری - که میلیونها نفر را در بر میگردد و بعد از هر خشکسالی فرا میرسد، به ویرانی اقتصاد دهقانی در روسیه ادامه میدهد. دهقانان ناچار میشوند با تقبل انواع بیگاری از مالک، زمین اجاره کنند. در اجاره زمین دهقان باید با اسب و ابزار خود برای مالک کار کند. این همان بیگاری سرواژ است فقط نام سرواژ بطور رسمی روی آن نیست. در قطعاتی از زمین به وسعت ۲۳۰۰ دسیاتین غالباً ملاکان نمیتوانند جز از طرق اسارت آمیز و کار بی مزد یعنی بیگاری طور دیگری بهره برداری نمایند فقط قسمتی از این املاک عظیم بدست کارگران روز مزد زراعت میشود.

ضمناً اکثریت مطلق کلیه کارمندان عالیرتبه و متوسط دولت از همین طبقه ملاکان و اشرف هستند. امتیازات کارمندان دولتی در روسیه جانب دیگر امتیازات و قدرت ارضی اشرف و ملاکان است. از اینجا واضح میشود که شورای متحده اشرف و احزاب «دست راست» بطور ناگزیر و در نتیجه فشار منافع طبقه کاملاً مقتدر است که از سیاست مربوط به سنن کهنه سرواژ دفاع مینمایند نه برحسب تصادف و یا در اثر «سوء نیت» بعضی افراد. طبقه حاکمه قدیم، یعنی ملاکان پس مانده، در حالی که کمافی السابق طبقه حاکمه است، حزبی هم مناسب وضع خود تشکیل داده است. این حزب همان «سازمان اتحاد مردم روس» یا «دست راستی ها»ی دومای دولتی و شورای دولتی است.

ولی چون مؤسسات انتخابی وجود دارند و چون توده ها، مثل سال ۱۹۰۵ در کشور ما،

دیگر آشکارا وارد عرصه سیاست گردیده اند، لذا هر یک از احزاب ناچار است در حدود معینی به مردم متوسل شود. آیا احزاب دست راست با چه چیزی میتوانند به مردم توسل جویند و آنان را مخاطب قرار دهند؟

بدیهی است که علناً نمیتوان از منافع ملاکان دفاع نمود. باینجهت از لزوم حفظ بساط کهن بطور کلی صحبت میشود، با تمام قوا کوشش بعمل می آید تا حس عدم اعتماد نسبت به افراد ملت های غیر، مخصوصاً نسبت به یهودیها برانگیخته شود و مردم کاملاً عقب مانده و مطلقاً جاهل به تالان و ایزاء «جهودها» سرگرم شوند. میکوشند امتیازات اشراف، کارمندان دولت و ملاکان را با نطقهایی در باره «ظلم و ستم» افراد ملیتهای غیره نسبت به روسها پرده پوشی نمایند.

چنین است وضع حزب «دست راستیها». پوریشکویچ یکی از اعضاء این حزب که برجسته ترین ناطق دست راستی ها در دومای سوم است بکرات و با موفقیت کوشیده است به مردم نشان بدهد دست راستی ها چه میخواهند، چگونه عمل میکنند و به چه خدمت مینمایند. پوریشکویچ مبلغ با قریحه ایست.

در کنار «دست راستی ها»، که تعداد آنها در دومای سوم به ۴۶ نماینده میرسد، «ناسیونالیستها» قرار دارند که تعدادشان ۹۱ نفر است. وجه تمایز آنها با دست راستی ها بکلی ناچیز است: در ماهیت امر اینها دو حزب نیستند بلکه یک حزیند که «زحمت» تحریکات بر ضد ملت های غیر روس و «کادت» (لیبرال) و دموکرات و غیره را بین خود تقسیم کرده اند. همان عمل را یکی خشن تر و دیگری ظریفتر انجام میدهد. برای دولت هم با صرفه است دست راستی های «افراطی»، که از عهده هر جار و جنجال و تالان و قتل مانند قتل گرتسنشتینها، یولوسها، کاراوایفها بر می آیند کمی کنار بمانند تا چنین بنظر آید که آنها دولت را از طرف راست «انتقاد مینمایند»... وجه تمایز بین دست راستی ها و ناسیونالیستها اهمیت جدی نمیتواند داشته باشد.

تعداد اکتیابریستها در دومای سوم ۱۳۱ نفر است، البته با «اکتیابریستهای دست راست». اکتیابریستها، که در سیاست فعلی هیچ فرق اساسی با دست راستی ها ندارند. فرقشان بطور کلی با آنها اینست که این حزب بغیر از ملاک ب سرمایه دار بزرگ و تاجر کهنه پرست و بورژوازی نیز خدمت مینماید، همان بورژوازی که بطوری از برانگیخته شدن کارگران و از پی آنها دهقانان برای نیل به یک زندگی مستقل ترسید که بکلی از آنها روی برگرداند و بدفاع از نظام کهن پرداخت. در روسیه سرمایه داران زیادی وجود دارند که طرز رفتارشان نسبت به

کارگران ذره ای بهتر از رفتار ملاکین با سرفه‌های سابق نیست؛ کارگران و شاگردان برای آنها حکم همان نوکر و پیشخدمت را دارند هیچکس بهتر از احزاب دست راست، ناسیونالیست‌ها و اکتیابریست‌ها نمیتواند از این نظام کهن دفاع نماید. سرمایه دارانی هم وجود دارند که در کنگره‌های زمستوها و کنگره‌های شهری سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۵ خواستار «مشروطیت» بودند ولی برضد کارگران حاضرند کاملاً با مشروطیت سوم ژوئن بسازند.

حزب اکتیابریست‌ها حزب عمده ضد انقلابی ملاکان و سرمایه داران است. این حزب، حزب رهبری کننده دوما سوم است: ۱۳۱ اکتیابریست با ۱۳۷ دست راستی و ناسیونالیست اکثریت وزینی را در دوما سوم تشکیل میدهند.

قانون انتخابات سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ برای ملاکان و سرمایه داران بزرگ اکثریت را تأمین کرد: در تمام جلسات انتخاباتی ایالات که نماینده به دوما میفرستند اکثریت از آن ملاکان و انتخاب کنندگانی است که جزو زمره اول شهر (یعنی سرمایه داران بزرگ) هستند. در ۲۸ جلسه ایالتی اکثریت حتی صرفاً با انتخاب کنندگان صاحب زمین است. تمام سیاست دولت سوم ژوئن، به کمک حزب اکتیابریست اجرا شده است، مسئولیت کلیه گناهان و جنایات دوما سوم بگردن آنهاست.

اکتیابریست‌ها در برنامه خود در گفتار پشتیبان «مشروطیت» و حتی... آزادی هستند! ولی در کردار این حزب از تمام اقداماتی که بر ضد کارگران (مثلاً لایحه قانونی بیمه، در اینمورد بارون نیسنهوزن رئیس کمیسیون مجلس دوما مأمور رسیدگی به موضوع کارگران را بخاطر بیاورید!)، بر ضد دهقانان، برضد محدود ساختن فعال مایشائی و بیدادگری بعمل آمده پشتیبانی نموده است. اکتیابریست‌ها هم مثل ناسیونالیست‌ها یک حزب دولتی هستند. این کیفیت از اینکه اکتیابریست‌ها گاه بگاه - و بخصوصی پیش از انتخابات! - نطقهای «مخالف دولت» ایراد مینمایند تغییری نمی کند. در هر جا پارلمان وجود دارد دیرزمانیست این اپوزیسیون بازی احزاب بورژوازی مشاهده شده و دائماً هم مشاهده میشود. این بازی برای آنها هیچگونه ضرری در بر ندارد زیرا هیچ دولتی آنها جدی نمیگیرد و گاهی هم انجام آن در مقابل انتخاب کننده ای که باید با نطقهای اپوزیسیون مآبانه «دلش را بدست آورد» خالی از فایده نیست.

ولی حزبی که در اپوزیسیون بازی، متخصص و زبر دست است، حزب عمده اپوزیسیون دوما سوم یعنی حزب کادتها، «دموکراتهای» مشروطه طلب، - حزب «آزادی مردم» است. همان عنوان این حزب یک نوع بازی است زیرا در حقیقت این بهیچوجه حزب دموکرات نیست، مطلقاً حزب مردم نیست، حزب آزادی نیست بلکه حزب نیمه آزادی و شاید هم ربع

آزادی است.

در حقیقت امر این حزب حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب است که از جنبش بمراتب بیشتر می ترسد تا از ارتجاع.

دموکرات کسی است که به مردم ایمان دارد، به جنبش توده ها ایمان دارد و با اینکه اغلب در مورد اهمیتی که این جنبش در قالب رژیم سرمایه داری دارد دارای نظریه اشتباه آمیز است (مثل دموکراتهای بورژوا و ترودویکها) باز با تمام وسائل به آن کمک میکند. دموکرات با صداقت بیشتری برای قطع علاقه با کلیه نظم و نسق قرون وسطائی میکوشد.

لیبرال از جنبش توده ها می ترسد، جلوی آنرا سد میکند و آگاهانه از بعضی مؤسسات قرون وسطائی و آنهم از عمده ترین آنها دفاع میکند برای اینکه بر ضد توده و بویژه بر ضد کارگران تکیه گاهی داشته باشد. آنچه که لیبرالها برای رسیدن به آن میکوشند تقسیم قدرت با پوریشکوویچ هاست نه نابود ساختن کلیه پایه های قدرت پوریشکوویچها. خرده بورژوازی دموکرات (دهقان و از آنجمله ترودویک) میگوید - همه چیز برای مردم و همه چیز از طریق مردم و در عین حال برای انهدام کلیه پایه های نظام پوریشکوویچی صادقانه میکوشد بدون اینکه به معنای مبارزه کارگران مزدور علیه سرمایه پی ببرد، برعکس - هدف واقعی بورژوازی لیبرال سلطنت طلب اینستکه حکومت بر کارگران و بر صاحبکاران کوچک را با پوریشکوویچ تقسیم کند.

کادتها در دوما اول و دوم دارای اکثریت یا موقعیت سرکردگی بودند. و از این موقعیت برای یک بازی مهمل و ننگینی استفاده کردند: از طرف راست خود را نسبت به حکومت وفادار و شایسته کرسی وزارت نشان دادند (یعنی اینکه ما میتوانیم تمام تضادها را از طریق مسالمت حل کنیم بطوریکه نه موژیک را فاسد کنیم و نه پوریشکوویچ را برنجانیم) و از چپ طرفدار دموکراسی. از طرف راست در نتیجه این بازی سرانجام نوک چکمه عایدشان شد و از چپ هم بحق لقب خائنین به آزادی مردم را دریافت کردند. در هر دو دوما اولیه، آنها دائماً نه تنها با دموکراسی کارگری بلکه با ترودویکها هم می جنگیدند. کافیسیت یادآور شویم که کادتها نقشه کمیته های محلی ارضی را که از طرف ترودویکها پیشنهاد شده بود (در دوما اول) و در واقع یک نقشه دموکراتیک بدوی و جزو الفبای دموکراسی بود رد کردند و در آن واحد در کمیسیونهای ارضی از تسلط ملاک و مأمور دولت بر دهقان دفاع نمودند!

در دوما سوم کادتها رل «اپوزیسیون مسئولیتدار» یا اپوزیسیون اعلیحضرت (۱۶۱) را بازی کردند. آنها باین نام کراراً به بودجه دولت رأی دادند (آقایان «دموکراتند»!)، آنها به اکتیابریستها توضیح میدادند که اصل بازخريد «اجباری» (برای دهقانان اجباری) که آنها وضع

نموده اند بی خطر و بی آزار است - برزوسکی نمره یک را بخاطر بیاورید؛ آنها کارائولف را پشت تریبون میفرستادند تا نطقهای «پارسامآبانه» ایراد نماید، آنها از جنبش توده ها روی بر میتافتند و به «بالا» روی می آوردند، آنها صدای پائین را خفه میکردند (مبارزه کادتها برضد نمایندگان کارگران در مورد مسئله بیمه کارگران) و غیره و غیره.

کادتها - حزب لیبرالیسم ضد انقلابی هستند. کادتها، با ادعای خود در مورد ایفای نقش «اپوزیسیون مسئولیتدار» یعنی اپوزیسیون مورد قبول و قانونی و مجاز برای رقابت با اکتیابریستها، که اپوزیسیون ضد رژیم سوم ژوئن نیست بلکه اپوزیسیون سوم ژوئن است، - بطور قطعی «دموکرات» بودن خود را بخاک سپردند. موعظه بشیرمانه اصول وخی از طرف ایدئولوگهای کادت یعنی آقایان استرووه، ایزگویف و شرکاء که روزانف و آنتونی ولینسکی آنها را میستایند و نیز ایفای نقش «اپوزیسیون مسئولیتدار» در دومای سوم، - اینها، دو طرف یک مدال است. بورژوازی لیبرال سلطنت طلب که برای پوریشکوویچ ها قابل تحمل است میخواهد در کنار پوریشکوویچ برای خود جای بگیرد.

بلوک فعلی کادتها با «پروگرسیستها» در انتخابات دومای چهارم یک بار دیگر شیوه ضد انقلابی عمیق کادتها را تأیید کرد. پروگرسیستها کوچکترین ادعائی در باره دموکراتیسم ندارند، کوچکترین حرفی از مبارزه با رژیم سوم ژوئن نمیزنند و فکر هیچگونه «حق انتخابات همگانی» را هم به مخیله خود خطور نمیدهند. اینها لیبرالهای معتدلی هستند که خویشاوندی خود را با اکتیابریستها مکتوم نمیدارند. اتحاد کادت ها با پروگرسیستها باید حتی دیدگان نابیناترین «بله گویان کادتها» را نیز در مورد ماهیت واقعی حزب کادت باز نماید.

نمایندگان بورژوازی دموکراتیک در روسیه عبارتند از الوان مختلف ناردنیکها - از چپ ترین اس ارها گرفته تا سوسیال ناردنیکها و ترودویکها. آنها همه با کمال میل عبارات «سوسیالیستی» بکار می برند ولی برای یک کارگر آگاه در مورد اهمیت این عبارات خودفریبی بهیچوجه جایز نیست. در حقیقت امر نه «حق بر زمین»، نه «توزیع بالمتساوی» زمین و نه «اجتماعی کردن زمین» هیچیک از اینها سر جوی سوسیالیسم در بردارد. تمام کسانیکه باینموضوع پی می برند که با لغو مالکیت خصوصی بر زمین و توزیع مجدد آن، ولو «عادلانه» ترین توزیع ها هم باشد، نه فقط به تولید کالائی و قدرت بازار و پول و سرمایه لطمه ای وارد نمیشود بلکه برعکس بر وسعت دامنه آن افزوده میگردد، - باید این نکته را در یابد.

ولی عبارات مربوط به «اصل کار» و «سوسیالیسم ناردنیک» حاکی از ایمان عمیق (و

اشتیاق صادقانه) فرد دموکرات به امکان محو و لزوم محو کلیه نظامات قرون وسطائی در مورد مالکیت بر زمین و در عین حال در مورد رژیم سیاسی است. لیبرالها (کادتها) میکوشند قدرت سیاسی و امتیازات سیاسی را با پریشکویچ ها تقسیم نمایند، و حال آنکه ناردنیکها دموکرات هستند و علت آنهم اینستکه در لحظه فعلی میکوشند و باید هم بکوشند، تا کلیه امتیازات مربوط به مالکیت بر زمین و کلیه امتیازات مربوط به سیاست را از بین ببرند.

موقعیت اکثریت عظیم دهقانان روس طوریست که فکر هیچ گونه صلح و مصالحه ای را هم با پریشکویچ ها (که برای لیبرالها کاملاً ممکن، قابل وصول و در دسترس نزدیک است) در مخیله خود نمیتوانند تصور دهند. باینجهت است که دموکراتیسم خرده بورژوازی در روسیه هنوز برای مدتها ریشه های توده ای دارد و رفرم ارضی استولیپینی، این سیاست بورژوازی پریشکویچ ها بر ضد موژیک، تاکنون هیچ ثمره پابرجائی بیار نیآورده است مگر... قحطی برای سی میلیون نفر!

میلیونها زارع کوچکی که در گرسنگی بسر می برند نمیتوانند در راه رفرم ارضی از نوع دیگر یعنی رفرم دموکراتیک نکوشند. این رفرم گرچه نمیتواند از چهار دیوار سرمایه داری خارج شود و بردگی مزدوری را از بین ببرد ولی قادر است نظامات قرون وسطائی را از سرزمین روسیه براندازد.

ترودویکها در دومای سوم فوق العاده ضعیفند ولی آنها نماینده توده ها هستند. تزلزل ترودویکها بین کادتها و دموکراسی کارگری امریست ناگزیر که ناشی از موقعیت طبقاتی دهقانان خرده پاست و ضمناً دشواری مخصوصیکه در راه بهم پیوستن، متشکل نمودن و روشن ساختن افکار آنها وجود دارد موجب میشود که ترودویکها از لحاظ حزبی جنبه بی نهایت نامشخص و بی شکلی داشته باشند. بهمین جهت است که ترودویکها با کمک «آترویس» سفیهانه ناردنیکهای چپ - منظره اسف انگیز یک حزب منحل را بخود گرفته اند.

فرق ترودویکها با انحلال طلبان یا باصطلاح، تقریباً مارکسیستهای ما، اینست که اولیها از لحاظ ضعف خود انحلال طلبند و دومیها از لحاظ سوء نیت خود. وظیفه دموکراسی کارگری اینست که به دموکراتهای ضعیف خرده بورژوا کمک کند و آنها را از زیر نفوذ لیبرالها خلاص نماید و اردوگاه دموکراسی را نه تنها بر ضد دست راستی ها بلکه بر ضد کادتها ضد انقلابی نیز با فشردهگی هر چه بیشتر متحد سازد.

در خصوص دموکراسی کارگری که در دومای سوم از خود فراکسیون داشت ما در اینجا فقط

مختصری میتوانیم صحبت کنیم.

احزاب طبقه کارگر همه جا در اروپا بدینطریق صورت حزب بخود گرفته اند که خود را از زیر نفوذ ایدئولوژی دموکراسی عمومی خلاص نموده و آموخته اند که چگونه باید مبارزه کارگران مزدور بر ضد سرمایه را از مبارزه بر ضد فئودالیسم جدا کرد و ضمناً همانا بدینجهت باین عمل دست زده اند که مبارزه با فئودالیسم را تقویت نمایند و این مبارزه را از هرگونه هراس و تزلزلی مبرا سازند. در روسیه نیز دموکراسی کارگری خود را هم از لیبرالیسم و هم از دموکراسی بورژوازی (تمایلات ترودویکی) کاملاً جدا کرده و این عمل نفع عظیمی عائد دموکراسی بطور کلی نموده است.

جریان انحلال طلبی موجوده در دموکراسی کارگری نیز («ناشا زاریا» و «ژیویه دلو») از لحاظ ضعف با ترودویکها سهیم است، بی شکلی را میستاید، بسوی موقعیت اپوزیسیون «قابل تحمل» گرایش دارد، از سلطه کارگران گریزان است، در فعالیت خود بحرف زدن در باره تشکیلات «آشکار» (و ناسزاگوئی به تشکیلات مخفی) اکتفا میکند و سیاست کارگری لیبرال را موعظه مینماید. رابطه این جریان با ازهم پاشیدگی و انحطاط دوره ضد انقلاب عیان است و جدا شدنش از دموکراسی کارگری آشکار می گردد.

کارگران آگاه بدون اینکه در صدد انحلال چیزی باشند صفوف خود را برضد نفوذهای لیبرالی بهم فشرده بمثابة یک طبقه، متشکل میشوند و انواع مختلف اتحادهای حرفه ای و غیره را بسط و توسعه میدهند و ضمناً هم بعنوان نماینده کار مزدوری، برضد سرمایه مبارزه میکنند و هم بعنوان نمایندگان دموکراسی پیگیر، برضد تمام رژیم کهن در روسیه و بر ضد هرگونه گذشتی نسبت به آن پیا میخیزند.

برای تصویر گروهبندهای حزبی سومین دومای دولتی آمار مربوطه آنرا، که از «تعرفه» رسمی دوما در سال ۱۹۱۲ اقتباس نموده ایم، در اینجا نقل میکنیم.

گروهبندهای حزبی سومین دومای دولتی

ملاکان:

۴۶ دست راستی ها
۷۴ ناسیونالیستها
۱۷ ناسیونالیستهای مستقل
۱۱ اکتیابریستهای دست راست
۱۲۰ اکتیابریستها

۲۶۸ <u>جمع نمایندگان احزاب دولتی</u>
-----	--

بورژوازی:

۳۶ پروگرسیستها
۵۲ کادتها
۱۱ فراکسیون لهستانی ها
۷ گروه لهستانیها - لیتوانیها - بلوروسها
۹ گروه مسلمانان

۱۱۵ <u>جمع لیبرالها</u>
-----	---------------------------

دموکراسی بورژوازی:

۱۴ گروه ترودویکها
----	----------------------

دموکراسی کارگری:

۱۳ سوسیال دموکراتها
----	------------------------

۲۷ <u>جمع دموکراتها</u>
----	----------------------------

۲۷ غیر حزبیها
----	------------------

در سومین دومای دولتی دو اکثریت وجود داشت: (۱) دست راستی ها و اکتیابریستها = ۲۶۸ نفر از کل ۴۳۷ نفر؛ (۲) اکتیابریستها و لیبرالها $۱۱۵+۱۲۰=۲۳۵$ از کل ۴۳۷ نفر. هر دو این اکثریت ها ضد انقلابی هستند.

در تاریخ ۱۰ ماه مه سال ۱۹۱۲ در
شماره ۵ روزنامه «نفسکایا ازوردا»
بامضاء و. ایلین بچاپ رسید.

۳- اعتلاء انقلابی (۱۶۲)

اعتصاب عظیم پرولتاریای سراسر روسیه در ماه مه و تظاهرات در خیابانها که باین اعتصاب مربوط بود، شبنامه های انقلابی و نطقهای انقلابی که در برابر توده های کارگران ایراد شد، آشکارا نشان داد که روسیه قدم بمرحله اعتلاء انقلابی خود گذارده است. این اعتلاء انقلابی بهیچوجه یک پدیده ناگهانی نبود. خیر، شرایط زندگی روس از مدتها پیش، زمینه چنین اعتلائی را فراهم مینمود و اعتصابات توده ئی مربوط به تیراندازی لنا (۱۶۳) و اول ماه مه فقط بروز آنرا بطور قطعی مشخص کرد. پیروزی موقتی ضد انقلاب ارتباط لاینفکی با فرو نشست مبارزه توده ای کارگران داشت، تعداد اعتصاب کنندگان، منظره ای از وسعت میدان این مبارزه را بدست میدهد که گرچه تقریبی است ولی در عوض بدون شک واقعی و دقیق است.

طی مدت دهسال قبل از انقلاب یعنی از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۴ تعداد متوسط اعتصاب کنندگان (بدون در نظر گرفتن کم و کسر آن) سالیانه ۴۳ هزار نفر بود. در سال ۱۹۰۵ این تعداد به ۲ میلیون و ۷۵۰ هزار نفر، در ۱۹۰۶ - به یک میلیون و در ۱۹۰۷ - به ۷۵۰ هزار نفر بالغ شد. صفت مشخصه دوره سه ساله انقلاب آنچنان اعتلائی در مبارزه اعتصابی پرولتاریاست که تاکنون در جهان نظیرش دیده نشده است. زوال آن که از ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ آغاز شده بود در سال ۱۹۰۸ بطور قطعی مشخص گردید: تعداد اعتصاب کنندگان به ۱۷۵ هزار

رسید. کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ که حکومت مطلقه تزار - این متحد دومی ملاکان باند سیاه و آس های بازرگانی و صنایع را احیا نمود نتیجه ناگزیر فرو نشست انرژی انقلابی توده ها بود.

دوره سه ساله ۱۹۰۸-۱۹۱۰ دوران تاخت و تاز ضد انقلاب باند سیاه و ارتداد بورژوازی لیبرال و نومیدی و پراکندگی پرولتاریا بود. شماره اعتصاب کنندگان دائماً رو به نقصان میرفت و در سال ۱۹۰۹ به ۶۰ هزار و در سال ۱۹۱۰ به ۵۰ هزار نفر رسید.

ولی از پایان سال ۱۹۱۰ تغییرات محسوسی آغاز میگردد. تظاهراتی که بمناسبت مرگ لیبرال مورومتسف و لئون تولستوی روی داد و همچنین جنبش دانشجویان بطور واضحی نشان میدهد که نسیم دیگری به وزش آمده و در روحیات توده های دموکرات تغییرات معینی بوقوع پیوسته است. سال ۱۹۱۱ نشان میدهد که توده های کارگر آهسته آهسته بمرحله تعرض قدم میگذارند: تعداد اعتصاب کنندگان به صد هزار نفر میرسد. هر طرف قرائنی وجود دارد دال بر اینکه دوران خستگی و خمود که در نتیجه پیروزی ضد انقلاب بوجود آمده بود سپری میشود و گرایش بسوی انقلاب مجدداً آغاز میگردد. کنفرانس کل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در ژانویه سال ۱۹۱۲، ضمن نتیجه گیری از ارزیابی شرایط موجود این حقیقت را تأیید نمود که «در محافل وسیع دموکراسی و در نوبه اول بین پرولتاریا جنب و جوش سیاسی آغاز شده است. اعتصابات کارگری سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۱، آغاز تظاهرات و میتینگهای پرولتاری، آغاز جنبش در بین دموکراسی بورژوازی شهری (اعتصابات دانشجویان) و غیره و غیره، - همه اینها مظاهر رشد روز افزون روحیات انقلابی توده ها برضد رژیم سوم ژوئن است» (رجوع شود به جزوه «اطلاعات» کنفرانس، ص ۱۸(۲)*).

مقارن ربع دوم سال جاری این روحیات به چنان مدارجی ارتقاء یافته بود که در عملیات توده ها متظاهر گردید و موجبات اعتلاء انقلابی را فراهم آورد. جریان حوادث در یکسال ونیم اخیر بطور وضوح نشان میدهد که در این اعتلاء انقلابی هیچ عامل تصادفی وجود ندارد و پیدایش آن کاملاً طبیعی و معلول جبری کلیه سیر تکامل پیشین روسیه است.

کشتار لنا انگیزه ای بود برای تبدیل روحیه انقلابی توده ها به اعتلاء انقلابی. هیچ چیزی کاذبانه تر از این ادعای لیبرالی نیست، که ترتسکی به پیروزی از انحلال طلبان، در «پراودا»ی وین تکرار میکند و بر طبق آن گویا «مبارزه در راه آزادی ائتلاف اساس فاجعه لنا و واکنش عظیم آن در سراسر کشور است». خواست آزادی ائتلاف خواه بعنوان یک خواست مخصوص و خواه بعنوان یک خواست عمده بهیچوجه در اعتصاب لنا مطرح نبود، آنچه در کشتار لنا برملا

شد بهیچوجه فقدان آزادی ائتلاف نبود بلکه فقدان آزادی... از چنگ مفسده جوئی، محرومیت و بی حقی عمومی و ستمگری مطلق بود.

کشتار لنا، همانطور که ما در شماره ۲۶ «سوسیال دموکرات» توضیح داده ایم تمام ماهیت رژیم سلطنتی سوم ژوئن را به دقیقترین طرزی منعکس نمود. صفت مشخصه حوادث لنا بهیچوجه مبارزه در راه یکی از حقوق، ولو اینکه برای پرولتاریا اساسی ترین و مهمترین جنبه ها را هم داشته باشد، نبود. صفت مشخصه این حوادث فقدان مطلق بدوی ترین قوانین از هر لحاظ بود. صفت مشخصه حوادث لنا این بود که یک مفسده جو، جاسوس، تامینات چی و نوکر تزار بدون هیچ علت سیاسی دست به قتل و کشتار توده ای زد. محرومیت و بی حقی عمومی در زندگی روس، بی ثمری و عدم امکان مبارزه در راه حقوق جداگانه، اصلاح ناپذیری سلطنت تزاری و تمام رژیم آن، همان چیزی بود که در حوادث لنا با چنان وضوحی خودنمایی کرد که آتش انقلاب را در بین توده ها شعله ور ساخت.

اگر لیبرالها تقلاً زنان کوشیده و می کوشند حوادث لنا و اعتصابات ماه مه را جنبشی حرفه ای و مبارزه ای در راه احراز «حقوق» وانمود سازند، ولی برای هر شخصی که مشاجرات لیبرالی (و انحلال طلبی) دیده بصیرتش را نابینا نساخته از این جریان چیز دیگری واضح میگردد. برای چنین شخصی واضح است که این اعتصاب توده ای جنبه انقلابی داشته است. این موضوع در بیانیه ماه مه گروههای مختلف سوسیال دموکرات پتربورگ (و حتی یکی از گروههای کارگری اس ارها!) بویژه خاطرنشان شده است. ما متن کامل آنرا مجدداً در ستون اخبار چاپ میکنیم، شعارهایی که از طرف کنفرانس همگانی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در ژانویه سال ۱۹۱۲ داده شده است در این بیانیه تکرار میشود.

و اما موضوع عمده ای که جنبه انقلابی اعتصابات لنا و ماه مه را تأیید میکند حتی شعار هم نیست. شعارها فقط فرمولبندی آن چیزهایی بودند که واقعیات از آن حکایت میکنند. واقعیت اعتصابات توده ای که دامنه آنها از ناحیه ای بناحیه دیگر کشیده میشود، _ رشد عظیم آنها، _ سرعت بسط و توسعه آنها، _ تهور کارگران، _ کثرت میتینگها و نطقهای انقلابی، _ مطالبه الغاء جریمه جشن گرفتن اول ماه مه، _ توام بودن اعتصاب سیاسی و اقتصادی که ما از همان انقلاب نخستین روس با آن آشنا هستیم _ تمام اینها جنبه واقعی جنبش یعنی اعتلاء انقلابی توده ها را برای العین نشان میدهد.

تجربه سال ۱۹۰۵ را بخاطر بیاوریم. حوادث به ما نشان میدهند که سنت اعتصاب سیاسی توده ای در بین کارگران زنده است و کارگران فوراً این سنت را برپای داشته و احیاء نمودند.

اعتلاء اعتصابی سال ۱۹۰۵، که در جهان بینظیر بود، در ربع اول سال، ۸۱۰ هزار اعتصاب کننده و در ربع آخر سال، یک میلیون و ۲۷۷ هزار اعتصاب کننده داد که در آن اعتصاب سیاسی و اقتصادی با هم توأم بود. طبق حساب تقریبی، اعتصابات لنا قریب ۳۰۰ هزار کارگر و اعتصاب ماه مه قریب ۴۰۰ هزار کارگر را در بر گرفت و دامنه اعتصابات هم دائماً در حال توسعه است. در هر شماره از روزنامه ها - حتی روزنامه های لیبرال - از چگونگی گسترش دامنه حریق اعتصاب اطلاع داده میشود. ربع دوم سال ۱۹۱۲ هنوز کاملاً سپری نشده ولی از هم اکنون این حقیقت بطور صریح هویداست که آغاز اعتلاء انقلابی در سال ۱۹۱۲ از لحاظ جنبش اعتصابی وسعت دامنه اش از آغاز اعتلاء انقلابی در سال ۱۹۰۵ کمتر نبوده و حتی بیشتر است!

انقلاب روس برای اولین بار این اسلوب پرولتاری تبلیغات، این طریق تکان دادن، متحد ساختن و جلب توده ها به مبارزه را در مقیاس وسیعی بسط و توسعه داد. و اکنون پرولتاریا مجدداً و با عزمی راسخ تر این اسلوب را بکار می برد. هیچ نیروئی در جهان نمیتوانست آنچه را که پیش آهنگ انقلابی پرولتاریا به کمک این اسلوب عملی میکند انجام دهد. کشور عظیمی با ۱۵۰ میلیون جمعیت که در فضائی بس پهناور پراکنده و متفرق است، از هر طرف در معرض ظلم و بیدادگریست، در ظلمت جهل بسر می برد و بوسیله اردوئی از مامورین و پلیس و جاسوسان راه هرگونه «نفوذ زیان آوری» بر وی سد شده است - یک چنین کشوری سراسر بجوش آمده. عقب مانده ترین قشرهای کارگران و دهقانان بطور مستقیم یا غیر مستقیم با اعتصاب کنندگان تماس می یابند. صدها هزار نفر مبلغ انقلابی، که چون با قشرهای پائین یعنی توده ها ارتباط لاینفک دارند و در صفوف آنها باقی مانده و در راه مبرم ترین نیازمندیهای هر خانواده کارگری مبارزه کرده و اعتراض سیاسی و مبارزه بر ضد سلطنت را با این مبارزه که مستقیماً در راه نیازمندیهای اقتصادست توأم میکنند، لذا نفوذشان دائماً رو بتزاید است، دفعتاً در صحنه ظاهر شده اند. زیرا ضد انقلاب در بین میلیونها و دهها میلیون افراد حس نفرت شدیدی را نسبت به سلطنت تولید کرده و برای پی بردن به نقش آن مقدمات لازم را فراهم نموده و در نتیجه حالا دیگر شعار کارگران مترقی پایتخت یعنی شعار - زنده باد جمهوری دموکراتیک! پس از هر اعتصابی از طریق میلیونها مجرا به محیط قشرهای عقب مانده و ایالات دور افتاده یعنی به محیط «مردم» و «اعماق روسیه» راه می یابد.

استدلال سه وریانین لیبرال در باره اعتصاب که روزنامه «روسکیه و دومیستی» با طیب خاطر آنرا پذیرفت و «رچ» با حسن علاقه آنرا چاپ کرد دارای جنبه بسیار مشخص کننده ایست.

آقای سه وریانین می پرسد - «آیا کارگران برای مخلوط نمودن اعتصاب اول ماه مه با خواسته‌های اقتصادی یا خواسته‌های دیگر (!) دلیلی دارند؟» و جواب می‌دهد: «بجرت می‌توانم بگویم که ندارند. هر اعتصاب اقتصادی فقط پس از سنجش جدی احتمال موفقیت می‌تواند و باید شروع شود... بهمین علت است که مرتبط ساختن این اعتصابات بخصوص با روز اول ماه مه اکثراً بی اساس است... و اصولاً عجیب است که روز جشن جهانی کارگران را برگزار نمائیم و بدینمناسبت طلب کنیم برای خرید فلان نوع متقال ۱۰ درصد اضافه حقوق داده شود».

اینست استدلال یک لیبرال! و آنوقت این رذالت برون از حد و این پستی و دون فطرتی را «بهترین» روزنامه های لیبرال، که دعوی عنوان دموکراتیک دارند، با حسن علاقه می پذیرند! در پس جملات پر زرق و برق این لیبرال پلیدترین آزمندی یک بورژوا و رذیلانه ترین بزدلی یک ضد انقلابی نهفته است. او خیلی مایلست دست به ترکیب کیسه اربابها نخورد. او خیلی مایلست نمایش «منظم» و «بی ضرری» بنفع «آزادی اتحاد» برپا شود! و حال آنکه پرولتاریا بجای این کار، توده ها را باعتصاب انقلابی میکشاند، همان اعتصابی که سیاست و اقتصاد را بطور لاینفکی با هم مربوط میکند و عقب مانده ترین قشرها را در نتیجه موفقیت مبارزه در راه بهبود فوری زندگی کارگران بسوی خود جلب مینماید و در عین حال هم مردم را علیه سلطنت تزاری بر میانگیزد.

آری، تجربه سال ۱۹۰۵ سنت عمیق و با عظمتی را برای اعتصابات توده ای بوجود آورد. و نباید فراموش کرد که این اعتصابات در روسیه به کجا منجر میشود. در کشور ما اعتصابات مصرانه توده ای ارتباط لاینفکی با قیام مسلحانه دارد.

این گفته ما را سوء تعبیر نکنند، صحبت بهیچوجه بر سر دعوت بقیام نیست. چنین دعوتی در زمان حال بینهایت نابخردانه است، صحبت بر سر تعریف آن ارتباطی است که در روسیه بین اعتصاب و قیام وجود دارد.

رشد قیام سال ۱۹۰۵ چگونه انجام گرفت؟ نخست اینکه اعتصابات توده ای و تظاهرات و میتینگها موجب تکثیر تصادمهای جمعیت با پلیس و ارتش میشد. دوم اینکه اعتصابات توده ای دهقانان را بیک رشته قیامهای جزئی، منقطع و نیمه خودبخودی واداشت. سوم اینکه اعتصابات سیاسی خیلی زود به ارتش و نیروی دریائی سرایت کرد و موجب بروز تصادماتی بر زمینه اقتصادی (شورشهای نخود لوبیا و غیره) و سپس قیام گردید. چهارم اینکه ضد انقلاب در همه جا خودش بوسیله تالانها و قتل عام دموکراتها و غیره جنگ داخلی را شروع میکرد. علت شکست انقلاب ۱۹۰۵ برخلاف تصور مرتدان لیبرال و غیره ابداً این نبود که انقلاب

«زیاد جلو» رفته بود یا قیام دسامبر «مصنوعی بود» برعکس، علت شکست این بود که قیام بقدر کافی جلو نرفت، آگاهی به ضرورت آن بحدکافی در بین طبقات انقلابی رسوخ نیافته و کاملاً ملکه آنان نشده بود، در قیام - اتفاق، عزم جزم، تشکل، وحدت زمانی در عمل و روح تعرضی وجود نداشت.

حال ببینیم آیا در لحظه فعلی علائمی مشاهده میشود که دال بر رشد قیام باشد؟ برای اینکه تحت تأثیر احساسات انقلابی قرار نگرفته باشیم اکتیابریستها را شاهد می آوریم. اتحادیه آلمانی اکتیابریستها در پتربورگ قسمت اعظمش متعلق به اکتیابریستهای باصطلاح «چپ» و «مشروطه طلب» است که بخصوص کادتها آنها را دوست دارند و (نسبت به سایر اکتیابریستها و کادتها) بیش از همه میتوانند «با نظر عینی» به حوادث بنگرند و هدفشان این نیست که مقامات عالیه را با شبخ انقلاب بترسانند.

"St. Petersburger Zeitung" - ناشر افکار این اکتیابریستها، ضمن تفسیر وقایع سیاسی هفته، در تاریخ ۶ (۱۹) ماه مه چنین مینویسد:

«ماه مه فرا رسید. صرفنظر از وضع هوا، این ماه معمولاً برای ساکنین پایتخت چندان مطبوع نیست زیرا با «جشن» پرولتاریا آغاز میشود. در این میان، که کارگران هنوز تحت تأثیر تظاهرات لنا هستند، روز اول ماه مه بخصوص خطرناک بود. از هوای پایتخت که شایعات گوناگونی در باره اعتصابها و تظاهرات آنها پر کرده بود بوی حریق به مشام میرسید. پلیس وفادار ما آشکارا مضطرب بود، تفتیشاتی بعمل می آورد، اشخاصی را توقیف مینمود، واحدهای بزرگی را آماده میکرد برای اینکه از تظاهرات خیابانی جلوگیری نماید. این کیفیت که پلیس هیچ چیز را هوشمندانه تر از این ندید که اداره های روزنامه های کارگری را مورد تفتیش قرار دهد و سردبیران آنها را توقیف نماید، نشان میدهد که پلیس به اعمال آن سلسله جنبانانی که هنگهای عروسکی کارگران را بحرکت می آوردند چندان واقف نیست. و حال آنکه این سلسله جنبانان وجود دارند. روح انضباطی که در اعتصابات حکمفرما بود و قرائن بسیار دیگر گواه بر این مدعا است. همانا باینجهت این اعتصاب ماه مه، که بزرگترین اعتصابیست که تاکنون مشاهده شده، اینقدر وحشتناک است، در آن ۱۰۰ و حتی ۱۵۰ هزار کارگر از کارگاههای بزرگ و کوچک شرکت کردند. این فقط یک رژه مسالمت آمیز بود ولی بهم پیوستگی این ارتش جلب توجه مینماید. بخصوص که با هیجان اخیر کارگران، حوادث اضطراب آور دیگری نیز توأم بود. در ناوهای مختلف نیروی دریائی ما عده ای از ناویان بعلت تبلیغات انقلابی بازداشت شدند. با توجه به کلیه اخباری که در جراید درج شده است اوضاع و

احوال در ناوهای جنگی ما، که اصولاً تعداد آنها هم زیاد نیست، چندان تعریفی ندارد... وضع کارگران راه آهن هم موجب اضطراب خاطر است، گرچه در هیچ جا حتی کار بکوشش برای برپا نمودن اعتصاب هم نرسید، ولی توقیفها - بویژه توقیفهائی از قبیل توقیف، آ. آ. اوشاکف معاون رئیس ایستگاه خط نیکلا که نظر همه را بخود جلب میکند - نشان میدهند، که در اینجا نیز خطر معینی وجود دارد.

بدیهی است تلاشهای انقلابی توده های ناپخته کارگر در نتایج انتخابات دوما فقط میتواند تأثیر مضر داشته باشد. این تلاشها بخصوص از این جهت نابخردانه است که... تزار حکم انتصاب مانوخین را صادر نمود و شورای دولتی هم بیمه کارگران را تصویب کرده است!! اینست استدلال اکتیابریستهای آلمانی. ما از جانب خود متذکر میشویم که در خصوص ناویان اطلاعات دقیقی از محل کسب نموده ایم که ثابت میکند «نویه ورمیا» در این قضیه راه مبالغه پیموده و آنرا بزرگ میکند. اداره آگاهی آشکارا به مفسده جوئی «مشغولست»، تلاشهای پیش از موقع برای برپا نمودن قیام نهایت بیخردی است. کارگر پیش آهنگ باید بفهمد که شرایط اساسی قیام مسلحانه بموقع - یعنی قیام پیروزمندانه - در روسیه عبارتست از پشتیبانی دهقانان دموکرات از طبقه کارگر و شرکت فعال ارتش در آن.

اعتصابهای توده ای در ادوار انقلابی دارای منطق عینی مخصوص بخود هستند. این اعتصابها هزارها و میلیونها اخگر بهر سو می افشانند - در حالیکه در دور و اطراف مواد محترقه ای شامل خشم بینهایت، رنج بیسابقه از گرسنگی، خودسری بیحد و حصر، تحقیر بیشرمانه و وقیحانه نسبت به «بینوایان» و «موزیک» و دون رتبه ها پراکنده است. تحریکات لجام گسیخته ضد یهود و تالانگرانه ایراکه باند سیاه بدن مشغولست و راهزنان درباری نیکلائی رومانف سفیه و سفاک نیز در پشت پرده آنرا حمایت و هدایت میکنند، باین موضوع اضافه نمائید... «چنین بود و چنین هم خواهد بود» (۱۶۴) این کلمات ابد نشان از ماکارف وزیر تزار است و همین کلمات بود که بلای جان خود او، طبقه او و تزار ملاک او شد!

اعتلاء انقلابی توده ها وظائف خطیر و پرمسئولیتی را بدوش هر کارگر سوسیال دموکرات و هر دموکرات پاکدامنی می نهد. کنفرانس کل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه این وظائف را چنین تعیین نموده است - «پشتیبانی همه جانبه از جنبش آغاز شونده توده ها (اکنون باید گفت: از جنبش انقلابی آغاز شده توده ها) و بسط و توسعه دامنه آن در زیر لوای شعارهای کاملاً قابل اجرای حزب». شعارهای حزب - یعنی جمهوری دموکراتیک، روز کار ۸ ساعته و ضبط کلیه زمین های ملاکان - باید شعار تمام دموکراسی و شعار انقلاب مردم گردد.

برای پشتیبانی و بسط و توسعه جنبش توده ها تشکیلات و تشکیلات لازم است. بدون یک حزب غیر علنی انجام این کار غیر ممکن و صحبت در باره آن بیهوده است. ضمن پشتیبانی و بسط و توسعه دامنه حمله توده ها باید تجربه سال ۱۹۰۵ را در نظر گرفت و با توضیح لزوم و ناگزیری قیام باید خطر این قبیل تلاشهای قبل از موقع را گوشزد نمود و از آن جلوگیری کرد. رشد اعتصابهای توده ای، جلب شدن طبقات دیگر بمبارزه، وضع سازمانها، روحیه توده ها، تمام اینها عواملی است که بخودی خود لحظه ایرا نشان خواهد داد، که در آن باید تمام قوا برای حمله متحدانه و قطعی و تعرضی و جسورانه و فداکارانه انقلاب بر ضد سلطنت تزاری با یکدیگر متحد گردند.

آزادی در روسیه بدون انقلاب پیروزمندانه جامعه عمل بخود نخواهد پوشید.
انقلاب پیروزمندانه در روسیه بوقوع نخواهد پیوست مگر اینکه سلطنت تزاری از طریق قیام پرولتاری و دهقانی سرنگون گردد.

در تاریخ ۱۷ (۴) ژوئن سال ۱۹۱۲
در شماره ۲۷ روزنامه «سوسیال
دموکرات» بچاپ رسید.

۴- دو اتوپی

اتوپی کلمه ایست یونانی: «او» بزبان یونانی یعنی «نه» و «توپوس» یعنی مکان. اتوپی یعنی مکانی که وجود ندارد، یعنی تخیل، پندار، افسانه.
اتوپی در سیاست، آن نوع آرزویی است که برآورده شدنش نه در حال حاضر و نه بعدها هرگز ممکن نیست - آرزویی است که بر نیروهای اجتماعی متکی نیست و رشد و تکامل نیروهای سیاسی و طبقاتی آنرا تقویت نمی نماید.
هر چه آزادی در کشور کمتر باشد، هر چه تجلی مبارزه آشکار طبقات کمتر باشد، هر چه سطح فرهنگ توده ها پائین تر باشد - بهمان نسبت هم معمولاً اتوپی های سیاسی آسانتر بروز میکند و بهمان نسبت مدت طولانی تری پابر جا میماند.

در روسیه فعلی دو نوع اتوپی سیاسی با حداکثر استحکام پابر جاست و بعلت فریبندگی ظاهر خود تا اندازه ای در توده ها مؤثر واقع میشود. این دو اتوپی - اتوپی لیبرالی و

اوتوپی ناردنیکی است.

اوتوپی لیبرالی مدعیست که از راه صلح و سازش، بدون رنجاندن کسی، بدون برانداختن پوریشکویچها و بدون مبارزه شدید طبقاتی که به پایان خود رسیده باشد میتوان از لحاظ آزادی سیاسی و وضع توده های مردم زحمتکش در روسیه به بهبودیهای کم و بیش جدی نائل گردید. این اوتوپی حاکی از آشتی روسیه آزاد با پوریشکویچها است.

اوتوپی ناردنیکی عبارتست از تخیل یک روشنفکر ناردنیکی و دهقان ترودویک در باره اینکه گویا از راه تقسیم مجدد و عادلانه کلیه زمینها میتوان قدرت و سلطه سرمایه را از میان برانداخت، بردگی مزدوری را از بین برد یا اینکه گویا باوجود سلطه سرمایه، باوجود قدرت پول و باوجود تولید کالائی میتوان تقسیم بندی «عادلانه» و «بالتساوی» زمین را حفظ نمود.

این اوتوپیها زائیده چیست؟ و چرا در روسیه فعلی اینقدر پابرجا مانده است؟

این اوتوپیها زائیده منافع آن طبقاتی است، که برضد نظام کهن، برضد سرواژ و بیدادگری و خلاصه «برضد پوریشکویچها» مبارزه مینمایند ولی در این مبارزه جای مستقلى را اشغال نمیکند. این اوتوپی، این تخیلات زائیده این عدم استقلال یا این ضعف است. خیالپرستی - بهره ضعفاست.

بورژوازی لیبرال عموماً و روشنفکران بورژوا لیبرال خصوصاً نمیتوانند در راه آزادی و قانونیت مجاهدت نکنند، زیرا بدون آن سیادت بورژوازی - کامل، مطلق و تأمین نیست. ولی بورژوازی بیشتر از جنبش توده ها می ترسد تا از ارتجاع. سرچشمه ضعف حیرت آور و غیرقابل تصور لیبرالیسم در سیاست و ناتوانی فراوانش از همینجاست. سرچشمه آن رشته بی انتهای دو پهلویی، دروغ، تزویر و خدعه های جبهه های یک در تمام سیاست لیبرالها دیده میشود از اینجاست: آنها مجبورند بازی دموکراتیسم را پیشه خود سازند تا توده ها را بسوی خود جلب کنند - و حال آنکه کاملاً ضد دموکراتند و کاملاً با جنبش توده ها، با ابداع آنها، با ابتکار آنها و بالاخره با آن شیوه «هجوم به عرش اعلی» که زمانی مارکس در باره یکی از جنبش های توده ای اروپا در قرن گذشته اظهار کرد خصومت دارند.

اوتوپی لیبرالیسم، اوتوپی ناتوانی در کار آزادی سیاسی روسیه و اوتوپی پول پرستی حریصانه ایست که مایلست امتیازات را «بطور مسالمت آمیز» با پوریشکویچها تقسیم کند و ضمناً این تمایل شریف را بعنوان تئوری پیروزی «مسالمت آمیز» دموکراسی روس وانمود میسازد. اوتوپی لیبرالی تخیلی است درباره اینکه چه باید کرد تا بر پوریشکویچها غالب آمد بدون اینکه آنها مغلوب شوند، چه باید کرد تا آنها خرد شوند، بدون اینکه دردی بر آنها عارض

گردد. واضحست که این اتوپی نه تنها از لحاظ اتوپی بودن خود بلکه بعلاوه از این جهت که اذهان توده ها را نسبت به دموکراتیسم مشوب میسازد مضر است. توده هائیکه باین اتوپی ایمان دارند هرگز به آزادی نخواهند رسید؛ اینگونه توده ها شایسته آزادی نیستند؛ اینگونه توده ها کاملاً سزوار آند که پوریشکویچها آنها را مورد تمسخر و تحقیر قرار دهند.

اتوپی ناردنیکها و ترودویکها تخیل و پندار تولید کنندگان خرده پاست که بین سرمایه داران و کارگران مزدور قرار دارند. این اتوپی تخیلی است درباره برانداختن بردگی مزدوری بدون مبارزه طبقاتی. هنگامیکه مسئله رهائی اقتصادی نیز برای روسیه همان جنبه فوری بلاواسطه و روزمره ایرا پیدا کند که اکنون مسئله رهائی سیاسی دارد، آنوقت اتوپی ناردنیکها نیز از اتوپی لیبرالها ضررش کمتر نخواهد بود.

ولی اکنون روسیه هنوز در دوران اصلاحات بورژوازی بسر میبرد نه در دوران اصلاحات پرولتاری؛ موضوعی که اکنون به نضج نهائی خود رسیده است آزادی اقتصادی پرولتاریا نیست بلکه آزادی سیاسی یعنی (در ماهیت امر) آزادی کامل بورژوائیست.

و در این مسئله اخیر اتوپی ناردنیکها نقش تاریخی مخصوص بخودی را بازی میکند. این اتوپی، که تخیلی است درباره اینکه نتایج اقتصادی تقسیم بندی مجدد زمین چگونه باید باشد (و خواهد بود)، در عین حال ملازم و مبشر جنبش دموکراتیک عظیم و وسیع توده های دهقانی است که اکثریت جمعیت روسیه بورژوا فئودال فعلی را تشکیل میدهند (در روسیه صرفاً بورژوائی نظیر اروپای صرفاً بورژوائی، دیگر دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل نخواهند داد).

اتوپی لیبرالها اذهان توده ها را نسبت به دموکراتیسم مشوب میسازد. اتوپی ناردنیکها، ضمن اینکه ذهن تود ها را نسبت به سوسیالیسم مشوب میسازد، در عین حال ملازم و مبشر و حتی تا اندازه ای مظهر جنبش دموکراتیک آنها نیز هست.

دیالکتیک تاریخ چنان است که ناردنیکها و ترودویکها در مورد مسئله ارضی در روسیه شیوه انتها درجه پیگیر و قطعی سرمایه داری را بعنوان یک وسیله ضد سرمایه داری پیشنهاد نموده و از آن پیروی میکنند. «تساوی» در تقسیم بندی مجدد زمین، اتوپی است ولی قطع علاقه کامل به هرگونه شکلهای قدیمی مالکیت، اعم از مالکیت اربابی و دهقانی و «خالصه»، یعنی عملی که برای تقسیم بندی مجدد زمین ضروری می باشد اقدامیست بی اندازه لازم و از لحاظ اقتصادی مترقی و برای کشوری نظیر روسیه از نقطه نظر بورژوا دموکراتیک به انتها درجه مبرم.

در اینمورد باید این کلمات درخشان انگلس را بخاطر داشت که میگوید: «آنچه از لحاظ شکل اقتصادی خود کاذب است ممکن است از نقطه نظر تاریخی – جهانی حقیقت باشد».

انگلس این تز عمیق را در مورد سوسیالیسم اوتوپیک اظهار کرده است: این سوسیالیسم از لحاظ شکل اقتصادی خود «کاذب» بود. این سوسیالیسم «کاذب» بود زیرا ارزش اضافی را از نقطه نظر قوانین مبادله بی عدالتی میدانست. در مقابل این سوسیالیسم تئورسینهای علم اقتصاد بورژوازی از لحاظ شکل اقتصادی آن ذیحق بودند زیرا ارزش اضافی بطور کاملاً «طبیعی» و کاملاً «عادلانه» از قوانین مبادله ناشی میشود.

ولی سوسیالیسم اوتوپیک از نقطه نظر تاریخی – جهانی ذیحق بود. زیرا نشانه، مظهر و مبشر آن طبقه ای بود که زائیده سرمایه داری است و اکنون در آغاز قرن بیستم، به نیروی پرتوانی مبدل شده که قادر است بعمر سرمایه داری خاتمه دهد و با نیروی مقاومت ناپذیری بسوی این مقصد پیش میرود.

این تز عمیق انگلس را باید هنگام ارزیابی اوتوپی معاصر ناردنیکی یا ترودویکی در روسیه (و حتی نه تنها در روسیه بلکه در یک سلسله از کشورهای آسیائی که در قرن بیستم در حال گذراندن انقلابهای بورژوازی هستند) بخاطر داشت.

دموکراتیسم ناردنیکی، که از لحاظ شکل اقتصادی خود کاذب است، از نظر تاریخی حقیقتی است؛ این دموکراتیسم، که بعلت اوتوپی سوسیالیستی خود کاذب است، حقیقت آن مبارزه دموکراتیک توده های دهقانی است که دارای شکل مخصوص بخود بوده مقید بعوامل تاریخی است و عنصر لاینفک تحول بورژوازی و شرط پیروزی کامل آنرا تشکیل میدهد.

اوتوپی لیبرالی، توده های دهقانی را از مبارزه منصرف میدارد. اوتوپی ناردنیکی منعکس کننده اشتیاق این توده ها به مبارزه بوده و در ازاء پیروزی به آنها وعده یک میلیون نعمت میدهد و حال آنکه در حقیقت امر این پیروزی فقط صد نعمت ببار خواهد آورد. ولی مگر این طبیعی نیست که میلیونها افرادی که بمبارزه برمیخیزند و قرنهایست در ظلمت جهل، احتیاج، فقر، کثافت، ادبار و فلاکت بسر می برند در نتایج پیروزی احتمالی ده بار مبالغه میکنند؟

اوتوپی لیبرالی – پرده ساتر تمایلات آزمندانه استثمارگران جدیدیست که میخواهند امتیازات را با استثمار کنندگان قدیم تقسیم کنند. اوتوپی ناردنیکی – منعکس کننده اشتیاق میلیونها زحمتکش خرده بورژوائی است که میخواهند حساب خود را با استثمارگران قدیمی فئودال بکلی تصفیه کنند و امید کاذبی است به از میان برانداختن «در آن واحد» استثمارگران جدید یعنی سرمایه داران.

بدیهی است مارکسیستها، که با هرگونه اوتوپی دشمن هستند، باید از استقلال طبقه ای پشتیبانی کنند که میتواند بیدریغ برضد فئودالیسم مبارزه کند و همانا بدانجهت میتواند که حتی باندازه سرسوزنی هم در آن مالکیتی که بورژوازی را به دشمن نیمه تمام فئودالها و چه بسا به متفق آنان تبدیل میکند «چنگ فرو نبرده است». دهقانان در تولید کالائی کوچک «چنگ فرو برده اند»؛ آنها میتوانند، در صورت تصادف مساعد جریانات تاریخی، به از میان برانداختن کامل فئودالیسم نائل گردند ولی همیشه بطور ناگزیر و نه بر حسب تصادف بین بورژوازی و پرولتاریا، بین لیبرالیسم و مارکسیسم تزلزل معینی از خود نشان خواهند داد.

بدیهی است، مارکسیستها باید هسته سالم و ذیقیمت دموکراتیسم صادق و مصمم و مجاهد توده های دهقان را با مواظبت خاصی از پوسته های اوتوپی ناردنیکی جدا کنند.

با مراجعه به نوشته های سابق مارکسیستی یعنی به نوشته های سالهای هشتاد قرن گذشته میتوان دید که چگونه برای خارج نمودن این هسته ذیقیمت دموکراتیک منظمآ کوشش میشده است. زمانی هم خواهد رسید که مورخین کوششی را که در این قسمت بکار رفته منظمآ مورد بررسی قرار خواهند داد و ارتباط آنرا با آنچه که در دهساله اول قرن بیستم عنوان «بلشویسم» بخود گرفت روشن خواهند کرد.

در اکتبر سال ۱۹۱۲ برشته تحریر در آمد.

برای اولین بار در سال ۱۹۲۴ در شماره

یکم مجله «ژبزن» بامضای و. ای. بچاپ رسید.

۵- مالکیت بزرگ اریابی

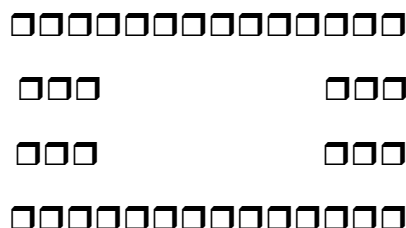
و خرده مالکی دهقانی

در روسیه

نظر باینکه همین چندی پیش سالگذشت روز تاریخی ۱۹ فوریه ۱۸۶۱ (۱۶۵) بود لذا بیفایده نیست تقسیم بندی فعلی زمین را در روسیه اروپائی یادآوری نمائیم.

آخرین آمار رسمی تقسیم بندی زمین در روسیه اروپائی از طرف وزارت کشور منتشر شده و بسال ۱۹۰۵ مربوطست.

طبق این آمار، تعداد بزرگترین ملاکینی که مالک بیش از ۵۰۰ دسیاتین زمین هستند (بطور سراسر) قریب ۳۰۰۰۰ نفر و مقدار زمینی که در تملک آنهاست قریب ۷۰ میلیون دسیاتین است.



قریب ۱۰ میلیون خانوار دهقان تهیدست نیز دارای همین مقدار زمین هستند. یعنی بطور متوسط در مقابل هر یک نفر ملاک بزرگ قریب ۳۳۰ خانواده دهقان تهیدست وجود دارد. ضمناً هر خانواده دهقانی قریب ۷ (هفت) دسیاتین ولی هر ملاک بزرگ قریب ۲۳۰۰ (دو هزار و سیصد) دسیاتین زمین در اختیار دارد.

برای اینکه مطلب با وضوح کافی روشن گردد ترسیمی که فوقاً چاپ شده تهیه گردیده است. مستطیل سفید بزرگ در وسط نمایش ملک یک نفر ملاک بزرگ است. مربع های کوچک اطراف نمایش قطعه زمینهای کوچک دهقانان است. تعداد کلیه مربع های کوچک ۳۲۴ و مساحت مستطیل سفید معادل با ۳۲۰ مربع کوچک است.

رسمی که مشاهده شد دقیقاً همان شکلی نیست که لنین به آن اشاره دارد بلکه شکل تقریبی آن است. در واقع مربع های کوچک که در اطراف قسمت خالی سفید رنگ وسط مستطیلی شکل قرار میگیرند به یکدیگر چسبیده هستند و تعداد آنها ۳۲۴ تاست و وسط آن یعنی قسمت خالی سفید رنگ به همین شکل که مشاهده شد است. حجت. ب.

در تاریخ ۲ مارس سال ۱۹۱۳ در

شماره ۵۱ روزنامه «پراودا» به

چاپ رسید.

۶- اروپای عقب مانده و

آسیای پیشرو

مقابله این کلمات خلاف گوئی بنظر میرسد. کیست که نداند اروپا پیشرو و آسیا عقب مانده است؟ ولی با اینحال در کلماتی که برای عنوان این مقاله انتخاب شده است حقیقت تلخی نهفته است.

در اروپای متمدن و پیشرو، با تکنیک پیشرو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه جانبه و با مشروطیتش آن لحظه تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمانروا، از خوف پرولتاریا که بطور روز افزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه نظامات عقب مانده، زوال یابنده و قرون وسطائی پشتیبانی مینماید. بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال یافته و زوال یابنده متحد میگردد.

در اروپای پیشرو فرمانروائی با بورژوازی است که از تمام اصول عقب مانده پشتیبانی میکند. در زمان ما اروپا پیشرو است ولی نه از دولت سر بورژوازی بلکه علی رغم آن، زیرا تنها پرولتاریاست که دائماً بر تعداد کثیر مبارزان راه یک آینده بهتر میافزاید، تنها اوست که خصومت بی امان ارتش خود را نسبت به عقب ماندگی، وحشیگری، امتیازات، بردگی و تحقیر انسان نسبت بانسان حفظ میکند و آنرا بسط و توسعه میدهد.

در اروپای «پیشرو» تنها طبقه پیشرو پرولتاریاست. و حال آنکه بورژوازی، که هنوز در قید حیات است، بمنظور حفظ بردگی محتضر سرمایه داری برای هرگونه وحشیگری، درندگی و جنایتی آماده است.

تصور نمیرود برای نشان دادن درجه فساد تمام بورژوازی اروپا بتوان مثالی بارزتر از این آورد که این بورژوازی بخاطر مقاصد آزمندانه کارگر دانان مالی و سرمایه داران شیاد در آسیا از ارتجاع پشتیبانی میکند.

در آسیا همه جا جنبش دموکراتیک نیرومندی نشو و نما مییابد و بر وسعت دامنه آن افزوده میشود و مستحکم میگردد. در آنجا بورژوازی هنوز باتفاق مردم بر ضد ارتجاع گام برمیدارد. شوق زندگی و فرهنگ و آزادی در صدها میلیون نفر بیدار میشود. چه وجد و شعفی این جنبش جهانی در قلوب کلیه کارگران آگاهی که میدانند راه کلکتیویسم از دموکراسی عبور میکند تولید مینماید! چه علاقه عمیقی نسبت به آسیای جوان سراپای وجود دموکراتهای

شرافتمند را فراگرفته است!

ولی اروپای «پیشرو» چه میکند؟ چین را چپاول مینماید و بدشمنان دموکراسی و آزادی در چین کمک میکند!

اینک یک حساب کوچک ساده ولی آموزنده. قراردادی برای واگذاری وام جدید به چین برضد دموکراسی چین منعقد گردیده است: «اروپا» طرفدار یوآن شی کای است که به تهیه بساط دیکتاتوری نظامی مشغول است. چرا اروپا طرفدار اوست؟ بخاطر یک معامله پرسود. مجموع وام قریب ۲۵۰ میلیون روبل است که در مقابل هر ۱۰۰ روبل ۸۴ روبل پرداخت میشود. بدینطریق بورژواهای «اروپا» به چینی ها ۲۱۰ میلیون می پردازند؛ و حال آنکه از خریداران برگهای وام ۲۲۵ میلیون میگیرند. بفرمائید در ظرف چند هفته ۱۵ میلیون روبل سود خالص! آیا حقیقتاً این یک سود «خالص» نیست؟

ولی اگر مردم چین این وام را برسمیت نشناختند چطور؟ بالاخره چین جمهوری است و اکثریت پارلمان هم با وام مخالف است؟

اوه، آنوقت است که اروپای «پیشرو» فریادش درباره «تمدن»، «نظم»، «فرهنگ» و «میهن» بلند میشود؛ آنوقت است که اروپا توپها را بیرون میکشد و باتفاق یوآن شی کای ماجراجو، خائن و دوست ارتجاع، این جمهوری آسیای «عقب مانده» را سرکوب میکند! تمام اروپای فرمانروا، تمام بورژوازی اروپا با تمام نیروهای ارتجاع و قرون وسطائی در چین متحد است.

در عوض تمام آسیای جوان، یعنی صدها میلیون زحمتکش در آسیا، در وجود پرولتاریای کلیه کشورهای متمدن، متحد مطمئنی دارند. هیچ نیروئی در جهان قادر به جلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم ملت های اروپا و هم ملت های آسیا را آزاد خواهد کرد، نخواهد بود.

در تاریخ ۱۸ ماه مه سال ۱۹۱۳

در شماره ۱۱۳ روزنامه «پراودا»

بچاپ رسید.

(۱*) رازنوجین - در قرن نوزدهم، در روسیه، روشنفکران بورژوا لیبرال و دموکراتی را که به طبقه اشراف متعلق نبودند و از بین روحانیون و کارمندان دولت و کسبه یا دهقانان بیرون آمده بودند - رازنوجینتس مینامیدند. هیئت تحریریه.

(۲*) رجوع شود به جلد هفدهم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۴۱۸ ه. ت.

* توضیحات

(۱۶۰) مردان ۱۴ دسامبر - منظور اشراف انقلابی روس هستند که در دسامبر سال ۱۸۲۵ نخستین قیام مسلحانه آشکار را برضد حکومت مطلقه تزار برپا نمودند. این اشخاص بعدها به دکابریست معروف شدند.

(۱۶۱) اپوزیسیون اعلیحضرت. رجوع شود به توضیح ۱۴۱*. ﴿۱۴۱﴾ * «اپوزیسیون اعلیحضرت» - این عبارت را میلیوکف، لیدر کادتهای روس، ضمن سخنرانی خود در نهاریکه از طرف شهردار لندن در ژوئن سال ۱۹۰۹ هنگام اقامت هیئت نمایندگی سومین دوما دولتی - و شورای دولتی در انگلستان داده شده بود بکار برد. میلیوکف مراتب وفاداری کادتها را نسبت به حکومت مطلقه تزاری اظهار داشت و گفت مادامکه دوما در روسیه موجود است، «اپوزیسیون روس اپوزیسیون برضد اعلیحضرت نیست، بلکه اپوزیسیون شخص اعلیحضرت است».

(۱۶۲) لنین قبل از انتشار مقاله «اعتلای انقلابی» چگونگی اعتلای انقلابی نوین را توصیف نمود و وظایف حزب بلشویک را در شرایط نوین تعیین کرد بدینطریق: در ۲۶ آوریل (۹ مه) در جلسه شعبه سازمان مقیم خارجه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در پاریس ضمن گزارش در باره حوادث روسیه و تاکتیک حزبی ناشی از این حوادث و در ۳۱ مه (۱۳ ژوئن) در سخنرانی خود تحت عنوان «اعتلای انقلابی پرولتاریای روس». در آگهی منتشره از طرف شعبه پاریس سازمان مقیم خارجه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، برنامه این سخنرانی که با موضوع این مقاله مطابق است، درج شده بود.

(۱۶۳) منظور تیراندازی بسوی کارگران معدن طلای لنا (سیبری) در آوریل سال ۱۹۱۲ است. (رجوع شود به «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» ص ۲۳۶-۲۳۷)

ترجمه فارسی مسکو).

(۱۶۴) «چنین بود و چنین هم خواهد بود» – این سخنان را ماکارف وزیر کشور حکومت تزار در جلسه مورخه (۲۴) ۱۱ آوریل ۱۹۱۲ دومای دولتی در پاسخ به پرسش فراکسیون سوسیال دموکرات راجع به تیراندازی لنا گفته بود.

(۱۶۵) ۱۹ فوریه سال ۱۸۶۱ – تاریخ لغو اصول سرواژ در روسیه.

﴿ادامه دارد. حجت. ب﴾